

اپوزیسیون دموکرات ایران و معضل قدرت سیاسی

حسن شریعتمداری

یکشنبه 28 فروردین 1384

سیاست را به اشکال گوناگون تعریف می‌کنند. اصولاً پدیده‌های اجتماعی با آثار و یا موضوع آن تعریف می‌شوند. اگر سیاست را از لحاظ موضوعی تعریف کنیم، سیاست حرفه دادوستد (مدیریت) قدرت است. همان طور که تجارت حرفه دادوستد (مدیریت) «مال» می‌باشد. بنابراین سیاست حرفه‌نی کسب و مدیریت قدرت اجتماعی را در دستورکار خود دارد.

در این تعریف فرقی بین سیاست با آماج دموکراسی و سیاست با هدف دیکتاتوری وجود ندارد. تفاوت در نوع نگرش به قدرت است. گروه‌های سیاسی دموکرات قدرت را برای مدیریت دموکراتیک جامعه می‌خواهند و خواهان نظامی هستند که در آن قدرت امکان توزیع و چرخش داشته باشد و گروه‌های سیاسی غیر ملتزم به دموکراسی خواهان کسب و حفظ ابدی قدرت اند. حکومت بر بنیان قدرت برخوردار است از اجتماع شکل می‌گیرد و هر جریان سیاسی حرفه‌یی و جدی خواستار نیل به قدرت حکومت است. گروه‌های سیاسی دیگر یا در خدمت و حمایت این گروه‌های سیاسی حرفه‌یی و در هموارکردن راه آنان برای نیل به قدرت می‌کوشند و این کار را دانسته یا ندانسته انجام می‌دهند و یا با قدرت رابطه‌یی سالم ندارند و در مقابل هر شکل از قدرت سیاسی حالت انکار یا اعراض دارند. برخی از این جریانات سیاسی می‌توانند در تفکر اجتماعی بسیار دموکرات باشند ولی در عین حال نسبت به هر نظم اجتماعی حالت تردید و یأس و بدبینی داشته باشند. سرخوردگی از سوءاستفاده از رهبری و فعالیت ممتد در گروه‌های سیاسی ایدئولوژیک می‌تواند عامل مهمی در ایجاد این نگرش منفی به هر نوع قدرت باشد.

در یک سازمان سیاسی حرفه‌یی باید یک خودآگاهی جمعی نسبت به پدیده قدرت و مکانیسم تعامل با آن و مدیریت آن بوجود آمده باشد که منشأ اولیه آن خواست یا اراده معطوف به قدرت است. این اراده جمعی ابتدا بروز و ظهور خود را در نوع تشکل‌یابی آن سازمان سیاسی نشان می‌دهد و سپس نوع تعامل این تشکل سیاسی را با جامعه شکل می‌دهد. گروه‌های سیاسی دموکرات، قهراً باید از دموکراسی درون تشکیلاتی برخوردار باشند یعنی هر فرد از این گروه سیاسی باید بتواند نظریات خود را در سطح گروه و بیرون گروه خود به اندازه دیگران تبلیغ کند و بر پایه نظرات و قابلیت‌های عملی خود بتواند نظریات دیگران را به چالش بکشد و هم امکان تبلیغ نظر خویش را حتی در صورت قرار داشتن در اقلیت داشته باشد. هر عضو گروه باید بتواند بر پایه آراء بقیه اعضا گروه در صورت کسب رأی در ارگان‌های آن گروه انتخاب و امکان ترفیع و ترقی تا حد اکثر ممکن را داشته باشد.

واضح است که یک گروه سیاسی با اراده معطوف به قدرت یک گروه درون‌گرا نیست و بیشتر یک گروه بیرون‌گراست. یعنی هم و غم اراده جمعی این گروه در درجه نخست در تامین حداکثر دموکراسی درونی خلاصه نمی‌شود و در کنار آن و مهم‌تر از آن به اثرگذاری اجتماعی برای ایجاد دموکراسی در جامعه می‌اندیشد. از آنجائیکه بین دموکراسی درون‌گروهی و سرعت عمل و قاطعیت که لازمه مدیریت قدرت و سیاست‌گذاری در بیرون گروه است همیشه یک تضاد ماهوی وجود دارد هر تشکل سیاسی باید بتواند بطور خودآگاه نسبتی سالم بین دموکراسی درونی (که مستلزم درون‌گرایی سازمانی است) و ایجاد رهبری سیاسی منسجم، قاطع و مدبر که عکس‌العمل متناسب و سریع و خلافت کافی داشته باشد ایجاد کند و بتواند افرادی را با انتخاب دوره‌ای به طور موقت بر دیگران ترجیح دهد و مسئولیت و اختیارات ویژه‌یی به آنان واگذار نموده و اصولاً اندامی برای مدیریت داشته باشد. ایجاد رهبری در سازمان‌های دموکراتیک پیش از آنکه ناشی از کاریسما یا تفاوت‌ها و تشخیص اجتماعی افراد باشد امری خودآگاه و ناشی از سازش و تفاهم درون‌گروهی بین افراد کم و بیش هم وزن و هم اعتبار می‌باشد که عده‌یی برای دوره معینی با وجود این که خود را کمتر شایسته از دیگران نمی‌دانند صرفاً برای پیشبرد مقاصد جمعی به عده‌یی از میان خود مسئولیت و اختیارات ویژه‌یی می‌دهند تا در مکان رهبری تشکیلاتی بتوانند مقاصد جمعی را به پیش

ببرند.

اصولاً یکی از وجوه اختلاف انسان مدرن و انسان سنتی بر مبنای انتخاب بین نظم دموکراتیک و یا نظم سنتی است و فقط به دیدگاه های نظری آنان بر نمی گردد. انسان مدرن سلسله مراتب خودآگاه، خودساخته و مبتنی بر رأی را می پذیرد، در شکل گیری آن شرکت و به نتایج آن تمکین می کند. انسان سنتی رابطه اش با رهبری مُرید و مُراد است، رهبری برای او امری تاریخی است که از درون روابط اجتماعی و باورهای سنتی برخاسته است و او در تعیین آن دخالتی جز تمکین و قبول ندارد. برای این که رهبری قابل پذیرش و تمکین باشد باید رهبر را مُراد خود کند و در تصور خود امتیازاتی خارق العاده برای او قائل شود تا از لحاظ روانی این تمکین برای «من» او قابل توجیه باشد. رهبری سنتی هم باید نقش خود را بداند و در این تأثیر اجتماعی نقش خود را خوب اجرا نماید. توضیح این نکات بخصوص برای فرهیختگان ما بسیار ضروری است زیرا ما اغلب از سنت بریده ایم و هنوز به یک خودآگاهی مدرن نرسیده ایم. نه این هستیم و نه آن. نه زیر بار هیچ رهبری سنتی می رویم و نه هیچ نظم دموکراتیک را می پذیریم و حاضر نیستیم یک رهبری مدرن ایجاد و به نتیجه حاصل از آن تمکین کنیم.

یکی از دلالتی که سازمان های سیاسی مبتنی بر دموکراسی در ایران از ضعف رهبری و مدیریت رنج می برند در همین نکته نهفته است. دموکراتهای ما اغلب آنارشویست هایی با افکار دموکراتیک هستند و «من» آنان خودآگاهی تواضع و تمکین به نتایج رأی را که مبنای جامعه دموکراتیک و مدرن است نپذیرفته. آنان هنوز در ضمیر ناخودآگاه خود رهبری را امری تاریخی و نه خودساخته و خودآگاه می دانند. در تصور آنان رهبران اشخاصی هستند که برتری خود را به تثبیت رسانده باشند و امتیاز آنان بر دیگران جای چون و چرا نداشته باشد. در نهایت رهبر برای آنان کسی است که بتواند عده بیشتری را مجذوب و یا مرید خود کند. آنان اگر خود هم جذب او نشده باشند با توجه به قابلیت او در جذب دیگران چاره بی جز تمکین به برتری او نخواهند داشت.

اغلب ما جمهوریخواهان بیشتر از این مَرَض رنج می بریم زیرا اصولاً استنکاف ما نسبت به سلطنت و انتخاب جمهوری به عنوان نظام دلخواه علاوه بر نظریات صحیح اجتماعی ما به این خودخواهی درونی ما برمی گردد که خود را کمتر از هیچ کس دیگر نمی دانیم. این نوع فردگرایی اگر با خودآگاهی، تواضع و تمکین به رهبری خودساخته و مبتنی بر دموکراسی درونی و رأی توأم نشود ما را به سمت هرج و مرج خواهد برد و جلوی هر نوع تشکل یابی مفید و مبتنی بر اراده جمعی و مدیریت موثر را خواهد گرفت. با توجه به وجود تعداد زیاد افراد برجسته بی که در طیف جمهوریخواه وجود دارند تا این مساله روانی در ما حل نشود، رابطه ما با قدرت مخدوش و بیمارگونه خواهد بود. ما یا در مقابل قدرت شورش خواهیم کرد یا کُرَنش. ما باید سازش با قدرت و ایجاد قدرت و نظم دموکراتیک را از لحاظ روانی با «من» خود حل کنیم. به نظر نگارنده این مساله با عمیق ترین بنیان های شکل گیری ما در بستر اجتماع و تاریخ ایران گره خورده و جدایی از این خودخواهی سنتی و ارتقاء آن به فردگرایی مدرن کلید حل مشکل است که باید نسبت به آن در سطح نخبگان و در سطح وسیع اجتماعی توجه داشت. اگر این مشکل حل نشود نهادهای سنتی از آن جا که رهبری خود را که روندی تاریخی برایشان از قبل آماده ساخته است همیشه در آستین دارند، برتری سازمان یابی و مدیریت چشمگیری نسبت به ما خواهند داشت و همان طور که تاریخ ایران گواه است دموکراتهای ایران حتی اگر قدرت را بتوانند به دلایل گوناگون و تحت شرایط استثنائی به دست آورند مجدداً و به آسانی رُقباً از دستشان خواهند ربود. من نمی خواهم که دلایل ضعف تاریخی دموکراسی را به این مختصر فروبکاهم ولی خواستم با برجسته کردن نقش روان شناختی دموکرات های ایرانی در ضعف مدیریت و ایجاد رهبری این وجه از قضیه را نیز برجسته کنم.

رهبری تشکیلاتی [1] نیروی درونی یک جمع سیاسی را در نهاد رهبری متمرکز می کند و اگر این تشکیلات اراده معطوف به قدرت داشته و برون گرا نیز باشد قاعدتاً باید با بقیه منابع قدرت در بیرون از خود برای کسب بیشتر قدرت وارد تعامل شود. پس شرط استفاده از اراده معطوف به قدرت در یک جمع سیاسی ایجاد نهادیست که قادر به اجرایی کردن این اراده در پروژه های معین باشد و این نهاد نهاد رهبری نام دارد.

اصیل ترین منبع قدرت برای هر تشکیلات سیاسی مبتنی بر دموکراسی خود اجتماع است [2]. به عنوان تشکیلات سیاسی ایرانی باید به جامعه ایران نظر داشت. جامعه ایران پس از انقلاب دچار دگرگونی اساسی شده است. جامعه دیگر جامعه توده وار نیست. معنای دقیق این جمله این است که جامعه ایران، حداقل پس از دوران مشروطیت، که یک جامعه دو قطبی بود و دو نهاد حکومت و روحانیت هریک بخشی از جامعه را حول نهاد خود جمع کرده بود (بخش مدرن حول حکومت و بخش سنتی بر گرد روحانیت) با ادغام روحانیت و حکومت در انقلاب ابتدا به جامعه

تک قطبی تبدیل شد. جامعه در کلیت خود به شکل توده ای بی شکل در حول این نهاد برآمده از انقلاب جمع گردید. با گذشت بیست و پنج سال و با تضعیف مرجعیت نهاد روحانیت و مشروعیت نهاد حکومت، جامعه آزاد شد و شروع به خلق نهادهای مدنی ولی جوان و ضعیف خود نمود. امروز جامعه ایران در حال گذار از یک جامعه توده وار به یک جامعه چندین قطبی است ولی هنوز جامعه ایران یک جامعه بهنجار نیست و تا آن فاصله بسیار دارد. پنج نهاد سنتی جامعه یعنی خانواده- آموزش- روحانیت- بازار و حکومت، دچار تحول درونی و مرجعیت سنتی این نهادها دچار ضعف شده است. اقتدار عمودی در این نهادها شکسته و قدرت در حال پخش در سطح اجتماع است. نقره که لازمه جامعه دموکرات است در حال شکل گیری است. جامعه در بُرش افقی خود نهادهای مدنی و در بُرش عمودی خود طبقات اجتماعی را می سازد. تحولات این جامعه در حال گذار باید مورد مطالعه نیروهای سیاسی باشد.

به معنای دیگر امروز در شرایط عادی [3] تکرار مدل انقلاب پنجاه و هفت یعنی جمع آوری مردم بر حول یک رهبر فرهیخته، بایک یا چند شعار سلبی و سراسری ممکن نیست. جامعه کمابیش به بخش های گوناگون تقسیم شده و این پروسه ادامه دارد و هر بخش خواسته هایی دارد که کمابیش با بخش های دیگر در تخالف و تضاد است. جامعه به این خودآگاهی نسبی رسیده که شعارهای سلبی گری از مشکلات او نخواهد گشود. او به تدریج علاوه بر این که می داند چه نمی خواهد در هر بخش خود آن چه را که می خواهد شکل می دهد. آن چه که اجتماع می خواهد برای همه اقشار و طبقات یکسان نیست. به این دلیل هم بعنوان مثال شعارهایی مانند «رفراندم» برای جامعه متکثر کنونی بسیار کلی است و تا محتوایی برای آن شکل نگیرد حمایت از آن محدود خواهد ماند.

در جوامع سنتی قدرت در نهادهای سنتی اجتماع انبار میشود. اشکال سنتی اقتدار منجمله گروههای اقتدارگرای سنتی و حکومتهای دیکتاتوری با استفاده از این پایگاههای اجتماعی و دادوستد و مرادده باین نهادها از قدرت آنان قوام می گیرند و به پشتیبانی آنان دوام می یابند. در جامعه درحال گذاری چون ایران، نهادهای جامعه سنتی هنوز از قدرت قابل ملاحظه ای برخوردارند. تشکل های اقتدارگرا در اهداف اجتماعی و منافع سیاسی با این نهادها یگانه اند. بطور سنتی نیز از خودآگاهی غریزی تاریخی و رهبری و اشکال تشکیلاتی ویژه و زبان و فرهنگ مرادده و تعامل با یکدیگر برخوردارند و وسائل تفاهم و تجانس بین خودیها را در حدود لازم دارا میباشند.

جمهوری و دموکراسی هر دو در جامعه ما مفاهیمی بالنسبه جدیداند. سنت جامعه با آنان بیگانه و نهادهای سنتی در کلیت خود بر علیه نضج گرفتن آنها بوده و از حمایت آنان دریغ می ورزند. نهادهای جامعه مدنی جوان و مدرن و در حال تشکیل اند و به علل گوناگون بخش ناچیزی از قدرت از دست رفته جامعه مدرن را می توانند جذب کنند و بنابراین خود از ضعف مزمی رنج می برند. قدرت از کف رفته سنت در جامعه پخش می شود بدون این که در جایی انبار شود. احزاب دموکرات بدلایل پیش گفته برنامه، رهبری و تشکیلات لازم و اراده معطوف به قدرت را ندارند تا از یکسو به نهادهای جامعه مدنی وصل شده، از قدرت همدیگر برخوردار شوند و از سوی دیگر با تبدیل خواسته های جامعه به پروژه های سیاسی از حمایت و در نتیجه قدرتی که از نهادهای سنتی آزاد و به جامعه منتقل شده است برخوردار شوند. بنا بر این نتیجه از قبل معلوم است، در شرائط عادی و در صحنه رقابت گروههای سنتی با برتری نسبی در رهبری و پشتیبانی منسجم و موثر اجتماعی برنده این رقابت نابرابراند. از آن جا که با وجود این تفوق صوری گروههای سنتی همچنان قادر به حل مشکلات جامعه در حال گذار ایران نیستند، انرژی آزاد شده اجتماعی در شکل نارضائی عمومی راهی جز انفجار نخواهد داشت. برنده انفجار اجتماعی نیز اغلب گروههای ملتزم به دموکراسی نیستند و اگر هم در فاز کوتاهی قدرت به دست آنان بیفتد به دلایل پیش گفته دوباره از کف خواهد رفت. یا نیروهای مسلح با استفاده از ضعف روزافزون نهادهای سنتی و در غیاب نهادهای مدرن و احزاب مقتدر به قدرت شبیخون خواهند زد و یا در بدترین حالت گسل های اجتماعی تعمیق یافته و به گسست جامعه خواهد انجامید.

تشکلات سیاسی مدرن اگر می خواهند با جامعه ارتباط داشته و از آن کسب قدرت کنند ابتدا باید مخاطبین اجتماعی خود را تعیین کنند. شرط هر دیالوگ و کمونیکاسیون کامل سیاسی داشتن زبان و ادبیات و فرهنگ لغت مشترک، و مسائل ارتباطی قابل دسترس طرفین و خواستههای مشترک است. به عنوان مثال همه ما به فارسی می گوئیم و می نویسیم ولی اگر طرف خطاب ما بخش پانینی جامعه باشد که بالطبع امکان آموزش کمتری داشته، زبان بسیط و ساده ای نظیر آن چه که روحانیت در مواظ و منابر به کار می برد بیشتر قابل جذب است تا نوشته روشنفکران سیاسی موجود. اگر هدف ما دادوستد فکری با نخبگان جامعه است آن گاه ادبیات سیاسی ویژه خود را می طلبد. اگر آماج یک تشکل سیاسی برقراری ارتباط با طبقه بالا و میانی جامعه است تلویزیون و اینترنت وسیله موثری است ولی بخش پانین جامعه بیشتر به اعلامیه، شب نامه و رادیو دسترسی دارد. هم چنین امروز خواست قشر مرفه،

صاحبان صنعت و تجارت بزرگ با خواسته های قشر میانی و خواسته های قشر پائینی اجتماعی در بسیاری از موارد در تخالف با یکدیگر است. جامعه مدنی ایران در هر سه بخش، به تعبیر دوست گرامی امیرحسین گنج، نظام را در محاصره خود دارد و با تنگ تر کردن حلقه محاصره مدنی فشار مهیبی بر حکومت وارد می کند. اگر این رای را بپذیریم و آن را بشکافیم معنای دقیق آن این است که جامعه در سه بخش بالا، میانه و پائین خود هرکدام با خواسته هایی گوناگون فشار زیادی بر نظامی که در مدیریت هیچ کدام از این سه بخش موفق نیست وارد می کند. به عنوان مثال جوانان طبقه پائینی و بخش زیرین اقشار میانی بزرگ ترین خواستشان ایجاد رفاه و امنیت اجتماعی برای خود و خانواده اشان از طریق اشتغال است. در حالی که بزرگ ترین خواسته جوان طبقه مرفه و بخش بالایی طبقه میانی آزادی های اجتماعی بخصوص آزادی تفریح، آزادی پوشش و آزادی معاشرت می باشد. اگر مساله اقوام مورد نظر گروه های سیاسی باشد قابل تخمین است که مثلا در مورد آذربایجانی ها حداقل طبقه ممتازشان چنان در شبکه اقتصاد امتیازات خود را گرفته که به عدم تمرکز هم مایل نیست ولی طبقه متوسط و پائین آذربایجانی به عدم تمرکز به منزله پایه ای برای افزایش شانس به دست آوردن رفاه اجتماعی بیشتر و رفع تبعیض موافق است. بدیهی است که خواست یک کارگر ساده با جوان برنامه نویس کامپیوتر و یا مهندس مکانیک شاغل یکی نیست. هر چند هر دو در تعریف کلی جزء مزدبگیران جامعه اند. امروز جامعه مدنی با این خواسته است که حکومت را در محاصره خود دارد و با فشار خود این خواسته ها را به تدریج متحقق می کند. نگاه کنید چگونه کاندیداهای ریاست جمهوری می خواهند وزارت جوانان تأسیس کنند، شغل ایجاد کنند و به مساله اقوام توجه ویژه بنمایند و حد اقل در سطح شعار هم که شده به این خواسته ها توجه می کنند تا احتمالا از آرا آنان استفاده کنند. جامعه مدنی در فشار تدریجی خود موفق است. کلیاتی را که سازمان های سیاسی مطرح می کنند و امروزه در ایران در زمره معلومات عمومی است جامعه خود می داند. برای دانستن این که دموکراسی خوب است جامعه احتیاجی به ما ندارد و برای افشاگری سیاهکاری های حاکمان نیز خود وسائل ارتباطی خود را ساخته است. جامعه مدنی خوب می داند که اپوزیسیون نیز نیروی کافی برای عملی کردن آن چه که می گوید ندارد پس به ما توجهی ندارد. ما فقط هنگامی توجه جامعه را به خود جلب خواهیم کرد که بخشی از جامعه مدنی را انتخاب کنیم و برای عملی شدن خواسته های امروزی اش پروژه داشته باشیم. این خواسته ها را به سیاست های معینی تبدیل کنیم و به آن ها نظم بدهیم و از توان و تجربه خود برای تحقق شان مدد بگیریم.

اپوزیسیون باید در یک نظم کلی به چپ، سوسیال دموکرات [4] (طرفدار دولت رفاه اجتماعی) و لیبرال دموکرات تقسیم شود تا بتواند به طور موثر خواسته های هر بخش از جامعه را فرموله کرده و تبدیل به سیاست کند. ایران آینده به احزاب چپ، سوسیال دموکرات و دموکرات لیبرال احتیاج دارد. در آینده سازمان های سیاسی ایران نه با سوابق تاریخی و مبارزاتی خود و نه فقط با چهره های شاخص که با برنامه های سیاسی و اجتماعی خود می توانند پایگاه اجتماعی بدست آورند و بنابراین باید مخاطبین اجتماعی خود را تعیین نموده و با آنان ارتباط برقرار نمایند. کلی گویی و پراکنده گویی ما دیگر جامعه مدنی را جذب نمی کند. خاستگاه های نیروهای سیاسی نیز در درازمدت تعیین کننده هویت آنان نیست. در جامعه رقابتی جوان و تازه نفس پیدا می شوند که با برنامه های معین خود گوی سبقت را از آنان خواهند ربود.

تقسیم نیروهای سیاسی جامعه به طایفه های مذهبی، ملی مذهبی، ملی، سلطنت طلب و چپ یک تقسیم بندی سنتی است. با وجود این که این نوع تقسیم هنوز پایه هایی در حافظه تاریخی ما دارند ولی در نسل جوان طنین آن هر روز کمرنگ تر می شود. چپ در آینده ایران آن نیروی سیاسی خواهد بود که برنامه اجتماعی چپ داشته باشد و با چنین تعریفی در تمام پنج طایفه فوق از هر گرایشی ظاهر خواهند شد. هم چنانکه در آن ها سوسیال دموکرات و لیبرال دموکرات نیز وجود خواهد داشت. بنابراین صف بندی های تاریخی جای خود را به صف آرایی های جدید خواهد داد تا بتوان با جامعه نوین ارتباط برقرار نمود. در نهایت کار این احتیاجات جامعه به احزاب سیاسی است که آن ها را به وجود می آورد و تقویت می کند و نه حافظه تاریخی و سنتی آن. اگر غیر از این فکر کنیم باید قائل باشیم که جامعه هم چنان در گذشته خود درجا خواهد زد در صورتی که برانی العین شاهد تحولات سریعی در جامعه ایران هستیم.

برای ارتباط با جامعه می توان از روشهای بازاریابی سیاسی استفاده کرد. در ممالک پیشرفته از چند دهه پیش از روش های بازاریابی در سیاست نیز به عنوان تکنیک های موثر برای جذب رأی دهندگان استفاده می شود. در این متد سیاست به عنوان یک کالا فرض می شود که آن را باید به جامعه عرضه کرد. تولیدکننده این کالا حزب و

مصرف کننده آن جامعه است. برای این که برای این کالا حداکثر تقاضا پیدا شود باید حزب گروه های مصرف خود را پیدا کند (گروه های بازاریابی) و کالای سیاست خود را با توجه به احتیاجات و ذائقه خاص آنان تولید و با عنایت به فرهنگ خاص آنان تبلیغ نماید. این روش بازاریابی سنتی است (بازاریابی منفعل). در بازاریابی مدرن تولیدکننده کالا فقط به احتیاجات گروه های هدف خود بسنده نمی کند و به وسیله هنر بازاریابی و تبلیغات در آن ها احتیاجات جدید می آفریند. این روش را بازاریابی فعال می نامند. در سیاست مدرن نیز حزب منتظر نمی ماند که بدنه جامعه از او چه می خواهد بلکه به روش هایی که در زیر خواهد آمد احتیاجات جدیدی می آفریند تا مصرف کالای خود را که سیاست است گسترش دهد و جهت و سطح تقاضا را کنترل نماید.

گفتمان سازی و آفریدن مفاهیم از جمله روشهای مؤثر در خلق احتیاجات جدید در جامعه است. گفتمان جدید می تواند افق نوینی از انتظارات را در جامعه بگستراند. مفاهیم جدید کلید واژه هایی هستند که هر کدام سمبل یکی از گفتمان های جدید بوده و در ذهن افراد آن گفتمان را تداعی می نمایند. به عنوان مثال مفاهیمی مثل تسامح، تساهل، جامعه مدنی، عدم تمرکز، فدرالیسم، ... هر کدام فصل بزرگی از گفتمان های جدید را در جامعه ایران گشوده اند و احتیاجات جدیدی را بوجود آورده اند که توانسته و هنوز هم می توانند مورد استفاده قرار بگیرند. گروه های سیاسی با ایجاد گفتمان جدید و خلق مفاهیم مناسب فضای فرهنگی پویایی به وجود می آورند که با کنترل آن به وسیله عرضه سیاست های مناسب با آن گفتمان ها صاحب پایگاه اجتماعی می شوند و اگر در انتخابات شرکت کردند آراء بیشتری به دست می آورند. همه این مهم در صورتی عملی است که گروه های هدف به دقت تعیین شده و این کارها متناسب و در جهت احتیاجات اساسی آنان طرحریزی شده باشد.

در تاریخ ایران گاه خلق یک گفتمان جدید توانسته شگفتی بیافریند مانند ابتکارات مصدق در شعار ملی شدن نفت و خاتمی با گفتگوی تمدنها و جامعه مدنی تغییرات زیادی ایجاد نماید. گروه یا فرد بوجود آورنده گفتمان جدید تا مدتها بوسیله آن از بخشی از جامعه که در آن احتیاج جدیدی آفریده و یا خواسته های آن را فرموله کرده است نیرو جلب خواهد نمود. حال اگر توان عملی کردن این احتیاج وجود نداشته باشد مانند کالائی است که بدون توجه به قدرت خرید جامعه تولید شده باشد. صاحب کالا سرنوشتی جز ورشکستگی نخواهد داشت. شبیه آنچه که بر سر خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی آمد. آنان به وسائل لازم برای تقویت جامعه در پرداخت هزینه نی که جامعه برای مصرف کالای سیاسی آنان لازم داشت نیاوردند. این وسائل در درجه اول ایجاد قدرت اجتماعی از طریق خارج شدن از دایره خودیها و ایجاد رهبری دو تشکل لازم برای اینکار بود. گفتمانها و مفاهیم موقعی به کار می آیند که همزمان و قبل از آن آپارات متناسب کنترل و بهره گیری از تهیه شده باشد. و گرنه مبتکر آن را ورشکست و جامعه را که انتظارات بیدار شده اش اشباع نشده منفعل خواهد نمود. ولی در صورت فراهم آمدن شرائط با ایجاد گفتمان های جدید و کنترل و تاثیر گذاری در اجتماع میتوان با قدرت اجتماعی ارتباطی قوی یافت و آنرا به قدرت سیاسی تبدیل نمود.

بدون این بازنگری ها در روش های سنتی اپوزیسیون به گمان نگارنده نیروی بسیاری هز خواهد رفت و نتایج چندانی حاصل نخواهد شد.

زیرنویسها:

[1]- این سانترالیسم دموکراتیک در حقیقت در احزاب مدرن نیز اساس تشکیلات است. چپ ایدئولوژیک همان طور که جمهوری را با افزودن دموکراتیک استبدادی کرد روابط دموکراتیک درون تشکیلاتی را نیز چنان خراب کرد که امروز اسم بردن از سانترالیسم دموکراتیک برای بسیاری تداعی روابط مخوف سال های گذشته در گروه های چپ است.

[2] - علاوه بر طبقات اجتماعی نهادهای مدنی، نهادهای سنتی، نیروهای بین المللی و منطقه ای منابع قدرت سیاسی می باشند.

[3] - البته فشارهای اجتماعی خارق العاده، افزایش بحران بین المللی و عدم توجه به گسل های اجتماعی مانند اختلاف شدید طبقاتی، کینه توزی، سرکوب جوانان و ... می تواند این پروسه را برعکس کند و شرایط غیرعادی برای یک انفجار اجتماعی موقتا هم که شده دوباره اجتماع را بر حول شورش یکپارچه کند.

[4] - سوسیال دموکراسی مدرن در چارچوب اقتصاد بازار آزاد می کوشد تا با توزیع بیشتر رفاه اجتماعی و بهداشت و آموزش و خدمات در جامعه از امتیازات نظام طبقاتی بکاهد و زندگانی مناسبی را برای اقشار پایین جامعه تدارک ببیند. سوسیال دموکراسی مدرن ایدئولوژیک نیست و از مندهای علمی برای تحقق ایده های خود سود می جوید.